



چکیده

تشخیص یکی از مظاهر زیبایی شعری در ادب فارسی است و شاعران بسیاری در این عرصه گام نهاده و ذوق خود را آزموده‌اند. این هنر از نخستین دوره پیدایش شعر فارسی به‌طور ناخودآگاه وجود داشته است و نمونه‌های آن را در سروده‌ها و دفترهای سراینندگان فارسی می‌توان یافت. البته بسامد آن در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است و این، نشان از گوناگونی ذوق و استعداد شاعران در این زمینه دارد و هر یک از آنان در حیات بخشیدن به عناصر بی‌جان، استعداد و توان محدودی داشته است. نگارنده در این مقاله با نگاهی به مسئله تشخیص در سروده‌های شاعر نامی معاصر، پروین اعتصامی، به بررسی این آرایه ادبی در دیوان ایشان پرداخته، زوایای این هنر ادبی را کاویده و آن را به انواعی تقسیم کرده است.

دکتر احمد غنی‌پور

ملکشاه

استادیار

دانشگاه مازندران

کلیدواژه‌ها:

شخصیت‌بخشی، پروین، تشخیص اجمالی، حرکت و جنبش.

مقدمه

یکی از زیباترین راه‌هایی که شاعران و نویسندگان می‌توانند در اشیای بی‌جان و عناصر غیر زنده طبیعت، تصرف کنند و آنها را به گونه‌ای زنده و پویا جلوه دهند، هنر تشخیص است. آنان می‌توانند از این راه و به کمک نیروی ذهن توانمند خود به اشیای بی‌جان، حرکت و جنبش ببخشند و با این زنده‌نمایی، همه چیز را در چشم خوانندگان نیز از حیات سرشار کنند.

تشخیص، برابر واژه انگلیسی پرسونیفیکیشن (Personification) در لغت به معنای «تغییر دادن و شخصیت بخشیدن» است و در اصطلاح بیان، نسبت دادن ویژگی یا احساسات انسانی به اشیای بی‌جان، موجودات غیر بشری یا اندیشه‌های انتزاعی است (فرهنگ‌نامه ادبی فارسی: ۳۶۱). تشخیص را باید زیرمجموعه استعاره کنایی شمرد؛ از آن رو که در استعاره مکتبه، مشبه‌بهی که ذکر نمی‌شود، اغلب انسان است و به اصطلاح استعاره، «انسان مدارانه» است. (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۵۹)

شخصیت بخشی از همان آغاز رواج شعر فارسی، کم‌وبیش در اشعار شاعران ایرانی دیده می‌شود. با ورود منوچهری دامغانی به حوزه شعر، این هنر جان تازه‌ای می‌گیرد و دامنه آن گسترش می‌یابد. دکتر شفیع کدکنی در این باره می‌نویسد: «مسئله شخصیت بخشیدن و حیات و جنبش دادن به اشیا و عناصر طبیعت، چیزی است که نمونه‌های آن را در شعر بسیاری از شاعران می‌توان یافت اما توانایی شاعران در این راه، یکسان نیست. بعضی از شاعران به مسئله تشخیص بیش از دیگران پرداخته‌اند و این نکته سبب شده است که در شعر آن‌ها، وصف‌ها با حرکت و حیات بیشتری همراه باشد و از میان، آنها که به این مسئله، گرایش بیشتری داشته‌اند، باید توجه داشت که بعضی توانسته‌اند به خوبی از عهده این کار برآیند و بعضی با اینکه در این راه، کوشش بسیار کرده‌اند، حاصل کارشان چندان دل‌انگیز نیست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۵۰)

مسئله بهره‌گیری از تشخیص در شعر فارسی تنها به حوزه کاری شاعران گذشته مربوط نمی‌شود و شاعران معاصر نیز در این زمینه طبع آزمایی کرده‌اند. در این مقاله برآنیم تا سروده‌های پروین اعتصامی را به عنوان یکی از شاعران نامی معاصر در حوزه تشخیص بررسی کنیم.

تشخیص در کتاب‌های بلاغی پس از استعاره مکتبه آمده است؛ یعنی، اگر مشبه‌به در استعاره مکتبه، آدمی و به تعبیری دیگر، جاندار باشد، آن را «تشخیص» می‌نامند. بر این اساس، تشخیص را می‌توان دو گونه دانست:

گونه نخست که در آن، مشبه یکی از لوازم انسان است که به همراه مشبه‌به آورده می‌شود. این نوع از تشخیص معروف‌تر است. گونه دیگر آن، چنان است که گاهی مشبه‌به استعاره محذوف، انسان نیست بلکه حیوان است و به اصطلاح، استعاره

جانورمدارانه است. این نوع نیز مانند نوع نخست، جاندارمدارانه است و می‌توان مسامحه آن را تشخیص قلمداد کرد. (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۵۹ و ۱۶۰) از این نوع تشخیص نیز در دیوان پروین نمونه‌هایی می‌توان یافت. آرایه تشخیص را از نگاه دیگری نیز می‌توان به گونه‌هایی تقسیم کرد؛ از جمله: تشخیص ساده و پیچیده.

تشخیص ساده

در این نوع، تصویری که شاعر ارائه می‌کند، به‌طور ساده و روان می‌توان از مشبه، یعنی مضاف‌الیه، به مشبه‌بهی که ذکر نشده است، رسید. مانند مثال زیر:

پنهان هگرز می‌نتوان کردن
از چشم عقل، قصه پیدا را
(دیوان: ۲۰۱)^۱

چنان که ملاحظه می‌شود، به راحتی می‌توان دریافت که در نظر شاعر، «عقل» مانند «انسانی» فرض شده است که «چشم» دارد.

تشخیص پیچیده

در این نوع، زنجیره تصویری سازی شاعر نسبت به گونه نخست کمی پیچیده است و به تأمل بیشتری نیاز دارد. شاعر یک یا چند خصوصیت را از یک شیء انتزاع می‌کند و سپس، آن امر منتزع را مورد حکم و تداعی قرار می‌دهد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۶۱)

آزاده کس نگفت تو را تا که خاطر
گاهی اسیر آز و گهی بسته هواست
(دیوان: ۲۱۹)

شاعر در تصویری که از مقوله «آز» ساخته، بعد از آنکه «آز» را مانند شخص «جنگجویی» فرض کرده، برای او، «اسیر»ی نیز انتزاع کرده است. رابطه «اسیر» و «آز»، رابطه‌ای دور و پیچیده است؛ در واقع، نخست باید «مبارزی» را در نظر داشت و سپس «میدان جنگی» باشد و «جنگی» رخ می‌دهد تا بتوان به «اسیر» رسید.

صنعت تشخیص را از نظر شکل نیز به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: گونه نخست به صورت افسانه است؛ یعنی، مضاف و مضاف‌الیه که به آن، اضافه استعاری می‌گویند.

اضافه استعاری بر دو نوع است:

الف: اضافه‌ای که مضاف‌الیه آن، اسم است. مانند این بیت:

مردم کشتی دهر، بی‌سلاح است
غار تگری چرخ، ناگهان است
(دیوان: ۲۲۵)

در این بیت، «دهر» به «قاتلی» مانند شده است که بی‌داشتن «سلاح و آلت قتاله»، انسان‌ها را می‌کشد. مضاف‌الیه این ترکیب اضافی، «دهر» است که از نظر دستوری، اسم به حساب می‌آید.

نگردد با تو تقوا، دوست تا هم کاسه آزی
نباشد با تو، دین، انباز، تا انباز شیطانی
(دیوان، ص ۲۲۸)

در این مثال، مضاف‌الیه - یعنی، «آز» - در نهان خانه شاعر به

«رفیقی» مانند شده است که می‌توان با وی پیمان دوستی بست و «هم‌کاسه‌شدن» از لوازم مشبّه‌به - یعنی «رفیق» - است.^۲

ب: اضافه‌ای که مضاف‌الیه^۲ آن صفت است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۵۶):

تو خود می‌روی از پی نفسِ گمراه

بدین ورطه، خود را تو خود می‌کشانی (دیوان: ۲۹۲)

«گمراه» در ترکیب «نفس گمراه»، صفت است. «نفس» در نگاه شاعر، در قالب انسان کافر منحرفی به تصویر کشیده شده که «گمراهی»، مضاف‌الیه آن و از لوازم مشبّه‌به است.

شاعر در بیتی دیگر به «روزگار» شخصیت انسانی بخشیده و آن را چون «جنگاور و سلحشوری» دانسته که «بی‌باکی و نترسی» از ویژگی‌های آن مشبّه است.

از بدسری روزگار بی‌باک

غمگین مشو، ای دوست! روزگار است (دیوان: ۲۱۱)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، «بی‌باک» در این بیت، صفتی است که به عنوان یکی از مناسبت‌های مشبّه (=انسان جنگاور) به «روزگار» اضافه شده و مضاف‌الیه آن قرار گرفته است.^۴

گونه دوم به صورت غیر اضافه است که در آن بین مکتبّه و تخیلیّه، فاصله است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۵۸):

با چرخ، تو با حيله، کی برآیی؟

در پشه، کجا نیروی عقاب است؟ (دیوان: ۲۲۲)

شاعر در ضمیر خود، «چرخ» را - که خود استعاره مصرحه از «روزگار» است - در نهان به «مبارزی» تشبیه کرده و سپس برای آن، «برآمدن» به معنای مقابله کردن را تخیل کرده است و بدین طریق، میان مشبّه و ملایمات مشبّه‌به در ظاهر فاصله ایجاد کرده است.

چه آسان به دامت درافکنند گیتی!

چه ارزان گرفت از تو، عمر گران را! (دیوان: ۲۰۴)

شاعر در این بیت از «گیتی»، «صیادی» ماهر و زبردست ساخته که به «دام درافکندن» و به ذلت کشاندن و نابود کردن» از ویژگی‌های آن است. صیاد که مشبّه‌به قرار گرفته است، در بیت نیامده است؛ اما از قرینه «به دام افکندن» می‌توان به آن رسید. بخش دیگری از تشخیص‌های دیوان پروین را می‌توان بدین صورت دسته‌بندی کرد:

شخصیت بخشیدن به اشیا:

گاهی شاعر برای پویا نشان دادن یک شیء بی‌جان، آن را به حرف درمی‌آورد و از زبان آن سخن می‌گوید و بدین ترتیب، با شخصیت دادن به آن، فضایی صمیمی ایجاد می‌کند که خواننده را با خود همراه و همگام می‌سازد. بیشترین نوع تشخیص در سروده‌های شاعران از این گونه است.

شمع خندید به هر بزم، از آن معنی سوخت

خنده، بیچاره ندانست که جایی دارد (دیوان: ۵۵۰)

شاعر با نسبت دادن «خندیدن» به شمع، میان خواننده و شمع نوعی احساس نزدیکی و همگونی ایجاد می‌کند. با این حیات بخشیدن به «شمع» است که او فضای شعری خود را برای شنونده یا خواننده، زنده‌تر و ملموس‌تر می‌سازد.

شخصیت بخشیدن به جانوران:

این زنده‌نمایی در میان جانوران نیز دیده می‌شود. پروین در بیت زیر، شباویز را چون «انسانی زاهد و شب زنده‌دار» به تصویر کشیده است که شب‌ها را بیداری ماند و به نیایش می‌پردازد.

در نیمه شب، ناله شباویز

کی چون نفس مرغ صبح‌خوان است؟ (دیوان: ۲۲۷)

اندرز کرد مورچه، فرزند خویش را

گفت: «این بدان که مور، تن آسان نمی‌شود» (دیوان: ۲۴۶)

«اندرز کردن مورچه» مثال دیگری از مقوله تشخیص درباره جانوران است.

شخصیت بخشیدن به گیاهان:

صبحدم، اشک به چهر گل از آن بینی

که شبانگه به چمن، گریه کند شبنم (دیوان: ۲۶۵)

شاعر با به کار گرفتن واژه «چهره»، «گل» بی‌جان را از حیات انسانی بهره‌مند کرده و فضایی پرنشاط به شعر خود بخشیده است.

شخصیت بخشیدن به مکان:

داستان گویدت از بابلیان، بابل

عبرت آموزدت از دیلمیان، دیلم (دیوان: ۲۶۵)

گاه مکان در نظر شاعر، زنده می‌شود و مانند انسانی، زبان به سخن می‌گشاید و اندر زمان می‌دهد. در نگاه شاعر هیچ چیز نمی‌تواند از زنده‌نمایی دور بماند.

تشخیص از زاویه‌ای دیگر، به دو گونه اجمالی و تفصیلی تقسیم می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۸۸)

- در تشخیص اجمالی شاعر به‌طور کوتاه و فشرده به حیات بخشی موجودات بی‌جان دست می‌یازد. مثال‌های پیشین می‌تواند برای این بخش کافی باشد.

- در تشخیص تفصیلی شاعر به بررسی جزء به جزء موجودات بی‌جان می‌پردازد و حالات و رفتار آنان را در چهره انسان به نمایش می‌گذارد. می‌توان گفت که تمامی مناظرات پروین اعتصامی در این جای می‌گیرند. برای نمونه، مطلع چند مناظره را نقل می‌کنیم.

شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت

گه مناظره، یک روز بر سر گذری

یکی بگفت به آن دیگری: «تو، خون که‌ای؟

من اوفتاده‌ام اینجا از دست تاجوری»

بگفت: «من بچکیدهام ز پای خار کنی
ز رنج خار که رفتش به پا چو نیشتری...
(دیوان: ۵۳۰)

گفت با خاک، صبحگاهی باد:
«چون تو، کس، تیره‌روز‌گار مباد
تو پریشان ما و ما ایمن
تو گرفتار ما و ما آزاد...
(دیوان: ۵۵۷)

و نمونه‌ای دیگر:
سیر یک روز طعنه زد به پیاز
که تو مسکین، چقد بدبویی!
گفت: از عیب خویش بی خبری
زان ره از خلق، عیب می جویی... (دیوان: ۵۵۱)

پی‌نوشت

۱. تمام ارجاعات این مقاله از دیوان پروین اعتصامی به کوشش احمد دانشگر از انتشارات حافظ نوین، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ است.
۲. نمونه‌های دیگر از دیوان: روی قضا، ص ۲۹۶/ دست دانش، ص ۲۹۷/ پشت عقل، ص ۳۰۲/ دایه دهر، ص ۳۲۸.
۳. لفظ «مضاف‌البه» در این عبارت به معنای مصطلح دستوری آن نیست بلکه معنای لغوی آن، مورد نظر است.
۴. نمونه‌های دیگر از دیوان: نفس تبهکار، ص ۲۰۳/ نفس یغماگر، ص ۵۰۹.

منابع

۱. اعتصامی، پروین؛ دیوان؛ به کوشش احمد دانشگر، چاپ دوم، انتشارات حافظ نوین، سال ۱۳۷۷.
۲. انوشه، حسن؛ فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، دانش‌نامه ادب فارسی، جلد ۲، چاپ دوم، به سرپرستی سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بهار ۱۳۸۱.
۳. داد، سیمیا؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، ج ۲، انتشارات مروارید، ۱۳۸۳.
۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ شاعر آینه‌ها، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات آگاه، زمستان ۱۳۶۶.
۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ صور خیال در شعر فارسی، ج ۵، مؤسسه انتشارات آگاه، تابستان ۱۳۷۲.
۶. شمیسا، سیروس؛ بیان؛ چاپ اول؛ انتشارات فردوس و مجید، ۱۳۷۰.
۷. همتی، امیرحسین، مقاله «تشخیص در شعر سلمان ساوجی»، مجله کیهان فرهنگی، سال بیست و یکم، شماره ۲۱۳، تیرماه ۱۳۸۳.

